«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۲

تاجری در تهران

پس از فراغت از ارتش، مراحل اولیه را در دنیای کسب‌وکار آغاز کردم. در آن روزهای اوایل دهه هفتاد، اسرائیل یک کشور سوسیالیستی بود که تحت نظارت مکانیسم مپای (حزب کار اسرائیل) قرار داشت و همان‌طور که آن زمان گفته می‌شد بدون هیچ جنبش صهیونیستی، کل ملت، یک ارتش بود. تقریباً در هر مغازه مواد غذایی بر روی دیوار، عکس یک ژنرال که عموماً موشه دایان یا اسحاق رابین بود مشاهده می‌شد. پیروزی چشمگیر و قابل توجه در جنگ شش روزه باعث به‌وجود آمدن فضای غرور و سرمستی از قدرت شده بود. همچنین این ایام، روزهای حکومت همه‌جانبه بوروکراسی بود به طوری که اسرائیل را به عنوان «دولت یادداشت‌ها» می‌نامیدند، یا همان «صعطلاخ» در زبان ییدیش که زبان رسمی اشکنازی‌ها بود. هر چیزی یادداشت لازم داشت و «رفت‌وآمد» برای هرکاری سختی ایجاد می‌کرد. برای یک خط تلفن باید سال‌ها منتظر می‌ماندند، و با ارتباطات ضعیف تأسیس شده یا موجود در اسرائیل (تلفن، تلگراف و نامه)، تجارت با شرکت‌های خارج از کشور آسان نبود. هرگونه فعالیتی زمانی بسیار و صبری آهنین را می‌طلبید. امروزه از فکس برای انتقال پیشنهادات قیمت و پیش‌نویس‌های قراردادها استفاده می‌شود. پیام‌ها از طریق ایمیل و تلفن‌های همراه خیلی کوچک فرستاده می‌شوند، آن‌قدر کوچک که برای پیدا کردن منبع زنگ، خودت را درگیر گشتن جیب‌های لباست می‌بینی. پول درآوردن و ثروت‌اندوزی در آن روزهای اسرائیل تقریباً معنا و مفهوم منفی و ضدصهیونیستی به همراه داشت. ثروتمندان از کانون توجهات دور شده بودند و رسانه‌ها توجهات را به سمت پیمانکارانی جلب می‌کردند که به حساب وزارت دفاع با به خطراندازی چندین‌باره زندگی‌شان در ساخت خط «بارلِو» ثروتمند شده بودند و آنها را به عنوان ثروتمندان جدید دزدان صندوق کشور معرفی می‌کردند. در چنین فضائی به عنوان تاجری شخصی و نیز نماینده برخی از صنایع دفاعی اسرائیل از جمله «سلگاد- سولتم» و «تدایران» (رجوع شود به سند شماره ۳) و همچنین شرکت‌هایی از جمله شرکت‌های «مهندسی آب‌شیرین‌کن» و غیره به ایران برگشتم. همراه با آغاز فعالیتم در دنیای تجارت در حوزه نمک‌زدایی آب نیز فعالیت می‌کردم. می‌دانستم که ایرانی‌ها درصدد خرید دستگاه‌های آب شیرین‌کن بیشتری هستند و می‌توانستم قراردادهای بیشتری را ببندم. درخواستم برای تأیید خروج از کشور اسرائیل را فرستادم و همزمان به نماینده ایران در تل‌آویو (که در تأسیس آن دست داشتم) تبدیل شده بودم که در سفارت کشور دیگری قرار داشت و ویزای ایران را دریافت نمودم. روزنامه‌نگاری به نام اوری دن اطلاعاتی را مبنی بر ورود من در دنیای تجارت در کنار میلیونر شائول آیزنبرگ که در آن روزها به «میلیونر یهودی ژاپنی» معروف بود در روزنامه معاریو منتشر ساخت. دستگاه‌های نمک‌زدا با فسفر که توسط «شرکت مهندسی نمک‌زدایی اسرائیل» با مسئولیت محدود تهیه می‌شدند برای ایرانی‌ها بسیار جالب توجه بودند، در حالی که توسط مؤسسه اسرائیلی بی‌ارزش دانسته می‌شدند.

در کشورهای خلیج‌فارس، دستگاه‌های ساخت کشورهای ایالات‌متحده، انگلستان، آلمان و ژاپن نصب شده بودند اما ایرانی‌ها دستگاه‌های اسرائیلی را دوست داشتند. متوجه شدم که برای تأسیس دستگاه‌های نمک‌زدایی در ایران نیازمند سرمایه‌گذاری حدود یک میلیون دلاری هستم.

با شائول آیزنبرگ که در طول مأموریتم به عنوان وابسته نظامی در ایران او را شناخته بودم، دیدار کردم. او در جست‌وجوی انجام تجارت با ایرانی‌ها بود و راه‌مان یکی بود. پس توافق کردیم که شائول یک میلیون دلار به ارزش پنجاه درصد سهام را در شرکت سرمایه‌گذاری کند. در چشم‌اندازم شرکت عظیمی را می‌دیدم که دستگاه‌هایش را در امتداد نوار ساحلی بندرعباس نصب می‌کند. این شعار شرکتی بود که ما تأسیس کردیم: «پرواز به‌سوی شکوفایی ایران ویران». برنامه‌ریزی ما تولید آب مورد نیاز شهرها و روستاهای این ناحیه و نیز تأمین نیازمندی‌های نیروی هوائی و نیروی دریایی ایرانی‌های در مناطق خشک بود. اولین سفر تجاری من دو هفته طول کشید. اول به تهران رفتم. در منطقه‌ای در نزدیکی بوشهر دو دستگاه تصفیه آب در حال تأسیس بودند. اوایل ماه مه ۱۹۷۰ که دوباره برای افتتاح دستگاه‌های تصفیه آب به بوشهر رفتم، هر یک از این دستگاه‌ها روزانه ۳۰۰ متر مکعب آب تولید می‌کرد. شخصیت‌های بزرگ از سراسر کشور آنها برای دیدن معجزه اسرائیلی روانه بوشهر شدند و درخواست خرید ده‌ها دستگاه دیگر تصفیه آب کردند. اواسط ماه مه با رضایت از موفقیت دستگاه‌ها به اسرائیل برگشتم و مشتاقانه وارد آماده‌سازی مراسم جشن تکلیف پسر نوجوانم عوفر، که قرار بود در پایان همین ماه برگزار شود، شدم. عوفر «هفطارا»[1] را از پدربزرگش دانیل میزراخی یاد گرفت. ما باید به سمت دیوار ندبه می‌رفتیم و عوفر را برای انجام مراسم تورات به کنیسه عولی حبرون که پس از شورش‌های سال ۱۹۲۶[2] در اورشلیم ساخته شده بود می‌بردیم. در این مراسم حدود ۱۰۰ نفر از اعضای خانواده حضور داشتند، به‌ویژه مادرم جرجیا که از دیدن نوه متولد شده و تقریباً بزرگ شده خود در ایران هیجان زده بود. در پایان همان ماه گزارشی در روزنامه هاآرتص به چاپ رسید که در آن درباره آزادی‌ها از ارتش گزارش می‌داد (رجوع به سند شماره یک). در این روزنامه درباره کمک‌های اسرائیل به ایران و موفقیت‌های دستگاه‌های تصفیه آب در بوشهر گزارشی تهیه شده بود (رجوع شود به سند شماره ۲).

شائول آیزنبرگ مبلغ پولی را که مطابق قرارداد موظف به پرداختش بود نپرداخت و قرارداد توسط او باطل شد. دوباره خودم را تنها یافتم. ایده تأسیس کارخانه برای تولید دستگاه‌های تصفیه آب در ایران، رو به نابودی بود (رجوع به سند شماره ۴). دوستانم را برای کمک بسیج کردم. یهودا البوهر که برای این کار خدمت چند ساله خود در شاباک[3] را رها کرد، دوستان دوران دبیرستان «تخکمونی» در اورشلیم را به پای این پرچم فراخواند. افرایم لیفشیتص که من را به عنوان جوانی در «بازار مرکزی» اورشلیم به کار گرفته بود هم اعلام آمادگی کرد و دوستی قدیمی با او را به یاد آوردم. دفتر کوچکی در تهران در نزدیکی سفارت اجاره کردیم و شروع به گرداندن کسب‌وکار نمودیم. جذب مجدد من در تهران آسان بود. گویی که این مکان را اصلاً ترک نکرده بودم. خیلی زود روابطم با سرشاخه‌های نظامی و نیز نزدیکان شاه را از سر گرفتم که در رأس آنها مهندس محمدعلی قطبی دایی ملکه فرح بود. قطبی را دوستم «مئیر عزری»[4] اوایل دهه شصت به من معرفی کرده بود. همسر اول قطبی لوئیز بختیار از خانواده معروف بختیار بود. شاه، همسر و فرزندانش بیشتر اوقات نزد قطبی بودند و او نزد آنها به«دایی» معروف بود. شریک قطبی در تجارت ژنرال محمد خاتمی بود، فرمانده نیروی هوائی ایران و همسر شاهزاده فاطمه، خواهر شاه از مادری دیگر. با ژنرال خاتمی روابط دوستانه و کاری عمیقی داشتم که به دهه شصت و زمانی که به عنوان وابسته نظامی در تهران سمت داشتم برمی‌گشت. قطبی در ادارات دولتی رفت‌وآمد داشت و در اوقات پریشانی و زمان‌های سخت محرم اسرار بود. جفت خاتمی- قطبی، من و کسب‌وکارم در ایران را همراهی کردند و مشارکت قابل توجهی در موفقیت‌ام در آنجا داشتند. (محمدعلی قطبی در ژانویه ۱۹۹۸ فوت کرد و در موناکو دفن شد)

همراه با آغاز فعالیتم در دنیای تجارت در حوزه نمک‌زدایی آب نیز فعالیت می‌کردم. می‌دانستم که ایرانی‌ها درصدد خرید دستگاه‌های آب‌شیرین‌کن بیشتری هستند و می‌توانستم قراردادهای بیشتری را ببندم. درخواستم برای تأیید خروج از کشور اسرائیل را فرستادم و همزمان به نماینده ایران در تل‌آویو (که در تأسیس آن دست داشتم) تبدیل شده بودم که در سفارت کشور دیگری قرار داشت و ویزای ایران را دریافت نمودم.

پانوشت‌ها:

۱- بخشی از تورات که حاوی داستان پیامبران است و در کنیسه بعد از فصل هفتم و در عید خوانده می‌شود. [م: «هفطارا» بخش‌هایی از کتاب انبیا در عهد عتیق است که در پایان تورات‌خوانی «شبات»(شنبه) و عید یهود خوانده می‌شود.]

۲- م: منظور نویسنده قیام سراسری مردم فلسطین ضد استعمارگران انگلیسی و صهیونیست‌های مورد حمایت آنان پس از شهادت شیخ عزالدین قسام رهبر انقلابیون فلسطینی است. استعمارگران انگلیسی این قیام بزرگ مردمی را به‌شدت سرکوب کردند و همین امر به افزایش تحرکات صهیونیست‌ها در فلسطین منجر شد.

۳- م: سازمان اطلاعات و امنیت داخلی رژیم صهیونیستی.

۴- مئیر عزری؛ (۱۹۲۴ - ۲۰۱۵) سفیر و اولین نماینده تام‌الاختیار نمایندگی سیاسی اسرائیل در تهران بود. وی نقش مهمی در ارتقای روابط ایران و اسرائیل در در بین سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۵ میلادی داشت. مئیر عزری همچنین از فعالان آژانس یهود در ایران بود و نقش مهمی در تسهیل مهاجرت یهودیان ایران به اسرائیل ایفا کرد.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر - ۱۴۳

درآمد ناامیدکننده موزه هنر مدرن در یک حراجی

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

مدافعان موزه هنر مدرن همواره ادعای ارتباط حمایت موزه از اکسپرسیونیسم انتزاعی با پیشبرد پنهانی تصویر بین‌المللی آمریکا را رد کردند. جالب اینجاست که یکی از استدلال‌های آن‌ها این بود که موزه در واقع در ابتدای ظهور این جنبش از آن غفلت کرده است. مایکل کیملمن در پاسخی که در حمایت موزه نوشت، این طور گفت: «نمایشگاه‌های موزه از اکسپرسیونیسم انتزاعی، بیشتر در داخل کشور اما همچنین در خارج، عمدتاً در اواخر دهه پنجاه برگزار شد، یعنی زمانی که نسل اول جنبش، دیگر جای خود را به نسل دوم آن داده بود».

اما این که گفته شود موزه هنر مدرن آنچه را که درست جلوی چشمش بود، نمی‌دید، سخنی گمراه‌کننده است و این واقعیت را نادیده می‌گیرد که موزه به طور پیوسته و مداوم آثار اکسپرسیونیست‌های انتزاعی را از زمان اولین ظهورشان جمع‌آوری کرده است. از سال ۱۹۴۱، موزه هنر مدرن آثار آرشیل گورکی، الکساندر کالدر، فرانک استلا، رابرت ماترول، جکسون پولاک، استوارت دیویس و آدولف گوتلیب را خریداری کرد. در مه ۱۹۴۴، موزه برخی از آثار هنری قرن نوزدهم خود را در حراجی فروخت تا بودجه‌ای برای خرید آثار قرن بیستم فراهم کند. اگرچه درآمد حاصل از فروش ناامیدکننده بود، اما پول کافی برای خرید «نقاشی‌های مهمی از پولاک، ماترول و ماتا» فراهم شد. بنابراین، همان‌طور که از یک موزه هنر مدرن انتظار می‌رفت، و به‌ویژه موزه‌ای که تصدیق می‌کرد «مسئولیت اخلاقی بزرگی در برابر هنرمندان زنده دارد که حرفه و ثروت آن‌ها می‌تواند به‌شدت تحت تأثیر حمایت یا عدم حمایت موزه قرار گیرد»، نسل جدید نقاشان آمریکایی به جمع آن‌ها پیوستند.

اینکه این خریدها در مقابل مخالفت‌های داخلی انجام شد، نشان‌دهنده عزمی برای تثبیت حق اکسپرسیونیسم انتزاعی جهت شناخته شدن به عنوان یک جریان معتبر بود. هنگامی که برخی از اعضای کمیته مجموعه‌های موزه، با تشویق انتقادات منفی روزنامه‌ها، به‌شدت اعتبار برخی از خریدها، از جمله نقاشی‌هایی به نام «اکسپرسیونیست انتزاعی» را زیر سؤال بردند»، اعتراضات آن‌ها بی‌اثر بود؛ و هیچ‌کس مانع خرید یک اثر از روتکو نشد.

در مورد تورهای خارجی، ماترول، مارک توبی، جورجیا اوکیف و گوتلیب همگی برای نمایشگاه «نقاشی آمریکایی از قرن هجدهم تا امروز» انتخاب شدند که در سال ۱۹۴۶ در لندن افتتاح شد و سپس به سایر پایتخت‌های اروپایی رفت. این یکی از اولین حضورهای اکسپرسیونیسم انتزاعی در یک نمایشگاه گروهی تحت حمایت رسمی بود (حمایت توسط وزارت امورخارجه و دفتر اطلاعات جنگ صورت گرفت). در همان سال، نمایشگاه «چهارده آمریکایی» موزه هنر مدرن شامل گورکی، ماترول، توبی و تئودور روزاک بود.

تا سال ۱۹۴۸، لینکلن کیرستین، فعال سابق موزه هنر مدرن، در Harper›s شکایت کرد که موزه «کار خود را تقریباً بیش از حد خوب انجام داده» و خود را به «آکادمی انتزاعی مدرن» تبدیل کرده است که اصول آن عبارتند از: «بداهه‌پردازی به عنوان روش، تحریف به عنوان فرمول و نقاشی... به عنوان سرگرمی که توسط دکوراتورهای داخلی و فروشندگان پرحرارت دستکاری می‌شود».

در مه ۱۹۴۴، موزه هنر مدرن برخی از آثار هنری قرن نوزدهم خود را در حراجی فروخت تا بودجه‌ای برای خرید آثار قرن بیستم فراهم کند. اگرچه درآمد حاصل از فروش ناامیدکننده بود، اما پول کافی برای خرید «نقاشی‌های مهمی از پولاک، ماترول و ماتا» فراهم شد.

در سال ۱۹۵۲، حدود پنجاه هنرمند آمریکایی، از جمله ادوارد هاپر، چارلز بورچفیلد، یاسوئو کونیوشی و جک لوین، در آنچه به عنوان «بیانیه واقعیت» مشهور شد، به موزه هنر مدرن حمله کردند و آن را به دلیل «اینکه بیش از پیش در چشم عموم با هنر انتزاعی و غیرهدفمند شناسایی می‌شود» مورد انتقاد قرار دادند، «دگماتیسمی» که به نظر آن‌ها «تا حد بسیار زیادی از موزه مدرن و تأثیر بی‌چون و چرای آن در سراسر کشور ناشی می‌شد.»

در همان سال، ماهنامه کمونیستی Masses and Mainstream هنر انتزاعی و «معبد» آن، یعنی موزه هنر مدرن، را در یک مقاله تند مورد تمسخر قرار داد که عنوان آن («دلار، خط‌خطی‌ها و مرگ» بود) متنی که به طرز عجیبی پیشگویی‌هایش درست از آب درآمد.

آیا واقعاً می‌توان استدلال کرد که موزه هنر مدرن دیر به این جریان پیوست؟ هنگامی که سیدنی جانیس نمایشگاه گروهی «هنر پیشرو آمریکا برای پاریس» را در اواخر سال ۱۹۵۱ به گالری دو فرانس برد، با شکستی سنگین مواجه شد. نظرات در بهترین حالت ملایم و عمدتاً کاملاً خصمانه بود. حتی یک نقاشی نیز فروخته نشد. جانیس نتیجه گرفت: «خیلی زود بود.» سایر گالری‌داران خصوصی که از مکتب نیویورک حمایت می‌کردند، تردیدی نداشتند که این امر به دلیل به رسمیت شناخته‌شدن زودهنگام اکسپرسیونیسم انتزاعی توسط موزه هنر مدرن بود. ساموئل کوتز از گالری کوتز گفت: «باید بگویم که موزه مدرن یکی از اولین مکان‌هایی بود که افرادی مانند ماترول، گوتلیب و بازیلوتس را پذیرفت. [آلفرد] بار از این سه نفر به طور خاص و بسیار استقبال کرد و این اشتیاق را به افرادی مانند باردن، یا نلسون راکفلر و دیگر اعضای گروه موزه منتقل کرد.»

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس - ۹

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

احتیاط در صرف وجوهات شرعی

آیت‌الله حق‌شناس در خرج کردن از سهم امام و سهم سادات، با احتیاط زیاد عمل می‌کرد. برای همین، اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد و به تشخیص ایشان، او مستحقّ دریافت از وجوهات نبود، از صدقات به او کمک می‌کرد تا ردّ سائل نکند؛ ولی هرگز از وجوهات به او نمی‌داد. در این میان، عدّه‌ای ناراحت می‌شدند و گاهی به ایشان جسارت هم می‌کردند؛ امّا ایشان کوتاه نمی‌آمد.

مراقبت هنگام رویارویی با نامحرم

آیت‌الله حق‌شناس خیلی مراقب بود تا جایی که امکان دارد، با خانم‌های نامحرم مواجهه نداشته باشد؛ نه حضوری و نه تلفنی. البتّه اگر کسی مطلبی داشت، نامه می‌نوشت و ایشان جوابش را مکتوب می‌داد. بارها پیش آمد که من ایشان را در مسیر مسجد تا میدان قیام و بالعکس، همراهی کردم.

وقتی که در پیاده‌رو می‌رفتیم، اگر خانمی از روبه‌رو می‌آمد، ایشان با آن سن‌وسال، تقریباً از فاصلهٔ بیست سی متری، به خیابان می‌آمد و اگر در خیابان بودیم و خانمی از روبه‌رو می‌آمد، ایشان راهشان را به سمت پیاده‌رو کج می‌کرد. در کوچه هم همین‌طور، اگر خانمی این طرف جوی بود، ایشان می‌رفتند آن طرف.[1]

***

یک‌بار مادربزرگ خانمم که پیرزنی بود، آمد به آیت‌الله حق‌شناس که نزدیک نود سال سن داشت، التماس دعا بگوید. دیدم ایشان سرِ خود را بالا نیاورد و در آن سن و سال نیز مقیّد بود که به صورت هیچ نامحرمی حتّی اگر پیرزن باشد، نگاه نکند.[2]

پُرکاری

از ویژگی‌های آیت‌الله حق‌شناس این بود که بسیار انسان فعّال و پُرکاری بود. ایشان با آن سن‌وسال بالا، مطالعه می‌کرد، درس می‌گفت، موعظه می‌کرد، کار مردم را راه می‌انداخت، امامت مسجد را برعهده داشت. نوعاً کسی که به این سن‌وسال می‌رسد، گوشه‌ای می‌نشیند و استراحت می‌کند؛ ولی ایشان استراحت نداشت و می‌فرمود: «همیشه باید کار کنی، پنجشنبه و جمعه نداریم».

ایشان برای جوان‌ها بسیار وقت می‌گذاشت. برای خواندن صیغهٔ عقد ازدواج جوان‌ها و گرفتن استخاره[3] زیاد مراجعه‌کننده داشت و همهٔ این کارها را هم فقط برای خدا انجام می‌داد؛ چون آنها را مصداقی از احسان به خَلق می‌دانست.[4]

کم‌حرفی و تفکّر

آیت‌الله حق‌شناس خیلی به کم‌حرفی، تدبّر و تفکّر توصیه می‌کرد و می‌فرمود: «خودم هم در منزل، اگر حاج خانم کاری با من داشته باشد، پاسخگو هستم. در غیر این صورت، یا در حال مطالعه‌ام، یا قرآن می‌خوانم و یا مشغول تفکّر هستم».

ایشان در صحبت‌های خود، این حدیث را هم زیاد تکرار می‌نمود: «کانَ أکثَرُ عِبادَةِ أبی ذَرٍّ- خَصلَتَینِ: التَّفَکُّرَ وَ الاعتِبارَ؛[5] بیشترین عبادتِ ابوذر- که رحمت خدا بر او باد- دو چیز بود: اندیشیدن و پند گرفتن».[6]

از ویژگی‌های آیت‌الله حق‌شناس، نصیحت‌پذیر بودن ایشان بود. ایشان با آن مقام و جایگاه علمی‌ای که داشت، اگر کسی به ایشان تذکّری می‌داد به‌راحتی می‌پذیرفت.

منظّم بودن

آیت‌الله حق‌شناس، بسیار منظّم بود. وقتی می‌گفت «مثلاً ساعت پنج بعد از ظهر بیا»، اگر دیرتر می‌رفتم، خیلی با ملایمت می‌فرمود: «داداش علی! دیر کردی!» و اگر زودتر می‌رفتم، تذکّر می‌داد و می‌فرمود: «داداش علی! ده دقیقه زود آمدی!».[7]

***

آیت‌الله حق‌شناس در خورد و خوراک و در خوابیدن، خیلی منظّم بود. به ما هم توصیه می‌کرد که ساعت نُه شب بخوابیم و ساعت چهار صبح برای نماز شب بیدار شویم. بعد از خواندن نماز صبح هم کمی بخوابیم و سپس به سر کار برویم.[8]

نصیحت‌پذیری

از ویژگی‌های آیت‌الله حق‌شناس، نصیحت‌پذیر بودن ایشان بود. ایشان با آن مقام و جایگاه علمی‌ای که داشت، اگر کسی به ایشان تذکّری می‌داد، به‌راحتی می‌پذیرفت. برای نمونه، می‌فرمود: «برای خرید خانه، چهل روز زیارت عاشورا با همان روش مخصوص[9] خواندم و نصف پول خانه جور شد. سپس چلّه دوم را شروع کردم.

هنوز آن را به پایان نرسانده بودم که نصف دوم هم جور شد. مانده بودم که آن را ادامه بدهم یا ندهم که خانمم گفت: شما تا الآن [زیارت عاشورا را] برای خرید خانه می‌خواندی. از حالا به بعد، به خاطر خود آقا بخوان! من هم چلّه دوم را تمام کردم».[10]

عرفی بودن

آیت‌الله حق‌شناس سعی می‌کرد زندگی متعارفی داشته باشد. رفتار ایشان در امور زندگی، مانند یک انسان معمولی بود و این‌طور نبود که مثلاً برای شفای بیماری، از مراجعه به پزشک و مصرف دارو خودداری کند.

حتّی بارها به ما می‌فرمود: «سعی کنید مریض نشوید؛ ولی اگر مریض شدید، معالجه واجب است.»[11]

زندگی مطابق شأن

آیت‌الله حق‌شناس، ساده‌زیست بود؛ امّا از نعمت‌های خدا، خوبش را استفاده می‌کرد؛ یعنی اگر مثلاً چیزی می‌خواست بخرد، جنس خوبش را می‌خرید. این مسئله در تمام شئون زندگی ایشان جاری بود، چه در خورد و خوراک، چه در لباس و پوشاک و چه در سفر و سکونت. مثلاً در سفر وقتی می‌خواستیم منزلی تهیّه کنیم، تأکید داشت که باید جایی باشد که نه خیلی پایین باشد و نه خیلی بالا، بلکه متوسّط و در شأن یک مؤمن باشد.

می‌فرمود: «خدا به مؤمن کرامتی داده که باید حفظ شود».

حاج‌آقا این شئونات را به دیگران هم گوشزد می‌کرد. مثلاً اگر کسی لباس خیلی فاخری می‌پوشید که در شأنش نبود، به او تذکّر می‌داد و اگر کسی لباسی پایین‌تر از شأنش می‌پوشید نیز تذکّر می‌داد.[12]

آنچه برای خودش سفارش می‌داد، خیلی مختصر بود؛ امّا برای خانواده دستور می‌داد که بهترین‌ها را تهیّه کنم.

می‌فرمود: «شأن کسی مانند من، پذیرایی با یک استکان چای است؛ امّا خانواده من نباید احساس کند که چون همسر یک روحانی است، باید در تنگنا و فشار زندگی کند».[13]

آیت‌الله حق‌شناس در خرج کردن از سهم امام و سهم سادات، با احتیاط زیاد عمل می‌کرد.

برای همین، اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد و به تشخیص ایشان، او مستحقّ دریافت از وجوهات نبود، از صدقات به او کمک می‌کرد تا ردّ سائل نکند؛ ولی هرگز از وجوهات به او نمی‌داد. در این میان، عدّه‌ای ناراحت می‌شدند و گاهی به ایشان جسارت هم می‌کردند؛ امّا ایشان کوتاه نمی‌آمد.[14]

***

در دوره‌ای که من همراه آیت‌الله حق‌شناس بودم، یکی از کارهای مهمّ ایشان، رفتن به منزل یا دفتر مراجع تقلید آن زمان و تحویل وجوهات به آنها بود. ایشان در پول‌هایی که مقلّدان مراجع تقلید به ایشان پرداخت می‌کردند، اصلاً تصرّف نمی‌کرد و با اینکه از طرف همه مراجع، اجازه تصرّف داشت، عین مبلغ را تحویل می‌داد.[15]

***

آیت‌الله حق‌شناس به دلیل احتیاط شدیدی که در مصرف وجوهات شرعی داشت، در مواردی، برخی تصرّفات را برعهده آیت‌الله سیّد محمّد وحیدی شبستری می‌گذارد و ایشان با اظهار شرمندگی و اینکه شما خود «مُجیز (اجازه‌دهنده)» هستید، قبول مسئولیت می‌کرد.[16]

اهتمام به تندرستی

آیت‌الله حق‌شناس در غذا تنوّع‌طلب نبود؛ امّا همان مقداری را که می‌خورد، از خوبش می‌خورد. مثلاً تابستان که مشهد می‌رفتیم، حاج‌خانم (همسر ایشان) شب‌ها دوست داشت غذای ساده مانند شیربرنج، نان‌وماست یا ماست و خیار بخورد؛ امّا حاج‌آقا می‌فرمود: «داداش‌علی! من ضعیفم. نصف‌شب می‌خواهم برای نماز بیدار شوم، ضعف می‌کنم. برای من، یک سیخ کباب بگیر تا بخورم و برای عبادت جان داشته باشم».[17]

***

آیت‌الله حق‌شناس، مدّتی به دستور پزشک از دمپایی پلاستیکی استفاده می‌کرد. می‌فرمود: «به من می‌گویند اینها در شأن شما نیست؛ ولی من برای رعایت سلامت خودم، اینها را می‌پوشم».[18]

***

من برای درس کفایةُالأصول خدمت آیت‌الله حق‌شناس می‌رسیدم. روز یکشنبه‌ای بود که حاج‌آقا به من نگاه کرد و فرمود: «شما باید بروی به خودت برسی و تا به خودت نرسیدی، درس تعطیل است!». من فکر کردم منظور ایشان رسیدن به لحاظ معنوی است و این که مثلاً نماز شب را طولانی‌تر بخوانم (اساتید اخلاق معمولاً چنین دستورهای معنوی‌ای می‌دهند)؛ امّا حاج‌آقا همان لحظه متوجّه شد که در ذهن من چه گذشت و فرمود: «داداش‌جون! غذای صبح و ظهر و شبت را مرتّب کن». من هم تا آخر هفته، غذاهای بهتری خوردم و وقتی هفته بعد خدمتشان رسیدم، فرمود: «حالا خوب شد! سرِحال آمدی».[19]

بهره‌گیری از فرصت‌ها

زمانی که من خدمت آیت‌الله حق‌شناس بودم، ایشان حدوداً هشتاد سال داشت. در آن سن‌وسال، بسیار مطالعه می‌کرد. همیشه یک کتاب همراهش بود و هر ساعت و هر جایی که فرصتی پیش می‌آمد، آن را مطالعه می‌کرد.

همیشه کاغذ و قلمی همراه داشت و از هر فرصتی برای نوشتن مطالب مهم و حکیمانه استفاده می‌کرد. حتّی وقتی که داخل ماشین بودیم، اگر پشت ماشینی، شعر یا مطلب حکیمانه‌ای می‌دید، آن را یادداشت می‌کرد.[20]

***

آیت‌الله حق‌شناس معمولاً حدود یک ساعت مانده به اذان، وارد مسجد می‌شد و در کتابخانه آنجا مشغول مطالعه می‌شد. ایشان همیشه سفارش می‌کرد که: «وقتت را بیهوده نگذران. به مطالعه مشغول باش و از عمرت استفاده کن». این جمله هم از تکیه‌کلام‌های ایشان بود که می‌فرمود: «نمی‌شود برای تتمّه عمر، قیمت گذاشت!»[21] [22]

***

زمانی که آیت‌الله حق‌شناس در حوالی میدان قیام سکونت داشت، کوچه‌ای که خانه ایشان در آنجا بود، ماشین‌رو نبود. هنگامی که می‌خواستیم به مسجد برویم، ایشان آماده می‌شد و می‌آمد پشت درِ خانه، روی پلّه‌ای که آنجا بود، می‌نشست. در فاصله‌ای که من برای کرایه کردن ماشین به سر کوچه می‌رفتم، ایشان از فرصت استفاده می‌کرد و کتابی را از بُقچه‌ای که کتاب‌هایش را در آن می‌گذاشت، برمی‌داشت و در آن سنّ‌وسال، مشغول مطالعه می‌شد.[23]

***

یک روز، آیت‌الله حق‌شناس مریض شد و با هم به مطبّ دکتر ضرّابی رفتیم و در نوبت نشستیم. از آنجا که ایشان معمولاً پیش دکتر ضرّابی می‌رفت، مُنشی دکتر، ایشان را می‌شناخت.

برای همین، وقتی ما را دید، به دکتر اطّلاع داد و خواست ما را بدون نوبت داخل اتاق بفرستد؛ امّا حاج‌آقا نپذیرفت و فرمود: «الآن نوبت من نیست! می‌نشینم تا وقتی نوبتم شد، می‌روم داخل». مطب تقریباً شلوغ بود و باید حدود یک‌ساعتی معطّل می‌شدیم. در این فرصت، حاج‌آقا بقچه‌اش را باز کرد و کتابی را خودش برداشت و کتاب ولایت‌فقیه امام خمینی را هم که تازه چاپ شده بود، به من داد و گفت: «مطالعه کن که عمرت تلف نشود». خلاصه، یک ساعت تمام، آنجا مطالعه کردیم![24]

***

آیت‌الله شاه‌آبادی، از اساتید آیت‌الله حق‌شناس، برخی از درس‌های خود را در مسیر فاصله مسجد تا منزل بیان می‌نموده است.[25]

در سال‌هایی که توفیق همراهی روزانه با استاد حق‌شناس را داشتم و فاصله منزل تا مسجد را پیاده می‌رفتیم، ایشان با یادآوری همین نکته، عمدتاً این مدّت را به بحث‌های علمی و به طور خاص، تقریر مبانی استاد خویش اختصاص می‌داد؛ فرصت بی‌نظیری که هیچ‌گاه مشابه آن، تکرار نشد.[26]

پانوشت‌ها:

۱- به نقل از آقای مرتضی اخوان. ۲- به نقل از آقای فرشاد. ۳- ر.ک: ص ۹۶ (استخاره گرفتن برای دیگران). ۴- به نقل از آقای سیّد محمّدصادق مدرّسی. ۵- الخصال: ص ۴۲، ح ۳۳، از امام صادق ۷. ۶- به نقل از آقای مرتضی اخوان. ۷- به نقل از آقای علی قره‌گوزلو. ۸- به نقل از دکتر جواد محمّدی. ۹- ر.ک: ص ۳۰۲، پانوشت ۴. ۱۰- به نقل از حجّت‌الإسلام احمد قالیباف. ۱۱- همان. ۱۲- به نقل از آقای علی قره‌گوزلو. ۱۳- به نقل از آقای سیّد رضا همایونی. ۱۴- به نقل از آقای علی قره‌گوزلو. در این‌باره، ر.ک: ص ۶۸ (گذشت از خطاهای دیگران، خاطره آخر). ۱۵- به نقل از آقای سیّد رضا همایونی. ۱۶- به نقل از حجّت‌الإسلام سیّد عبّاس قائم‌مقامی. ۱۷- به نقل از آقای علی قره‌گوزلو. ۱۸- به نقل از حجّت‌الإسلام عبدالرضا پورذهبی. ۱۹- به نقل از حجّت‌الإسلام سیّد میرهاشم حسینی. ۲۰- به نقل از آقای محمّدحسن میرشاه‌ولد. ۲۱- امیرمؤمنان ۷: «بَقیّةُ عُمُرِ المَرءِ لاثَمَنَ لَها، یُدرِکُ بِها ما فاتَ وَ یُحیی بِها ما أماتَ؛ باقی‌مانده عمر شخص، قیمت‌ناپذیر است. به وسیله آن، گذشته را جبران می‌کند و آنچه را مُرده است، زنده می‌گرداند» (تنبیه الخواطر: ج ۱، ص ۳۶). ۲۲- به نقل از آقای سیّد محمّدصادق مدرّسی. ۲۳- به نقل از حجّت‌الإسلام غلامحسن بخشی. ۲۴- به نقل از حجّت‌الإسلام سیّد محمّد یوسفی. ۲۵- ر.ک: ص ۴۵ (خاطره حجّت‌الإسلام بخشی). ۲۶- به نقل از حجّت‌الإسلام سیّد عبّاس قائم‌مقامی.